

بررسی رابطه بین مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی در بین شهروندان شهر

تبریز

امیرمسعود امیرمظاهری^۱، محمود علمی^۲، فیروز راد^۳، حمزه صادقیان^۴

چکیده

امروزه مشارکت در بستر جامعه‌ای دموکراتیک و مدنی، صورتی نهادمند به خود گرفته و اندیشمندان توسعه، گسترش مشارکت سیاسی در میان توده‌ی مردم را یکی از وجوه نوسازی سیاسی تلقی می‌کنند. پژوهش حاضر با هدف بررسی رابطه بین مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی در بین شهروندان شهر تبریز انجام شده است. بیگانگی اجتماعی از سوی جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی برای توضیح صور آسیب‌شناختی مشارکت سیاسی و تبیین انفعال، بی‌میلی و بی‌علاقگی سیاسی مورد استفاده قرار گرفته است که جزء مسائل شهری و از پیامدهای شهرنشینی است. سؤالی که مطرح است این است که بین مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی در بین شهروندان تبریز رابطه وجود دارد؟ روش تحقیق حاضر از نوع پیمایشی و با ابزار پرسشنامه و جامعه‌ی آماری آن، شهروندان در سنین ۱۸ سال به بالای تبریز است. حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران ۳۸۴ نفر و اطلاعات مورد نیاز از طریق شیوه‌ی نمونه‌گیری

۱- دانشیار گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

a.amirmazaheri@gmail.com

۲- استادیار گروه جامعه‌شناسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

Drmahmoodelmi@gmail.com

rad_291@yahoo.com

۳- استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور

۴- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

sadegian1984@yahoo.com

تصادفی خوشه‌ای جمع‌آوری گردیده است. اعتبار پرسشنامه از طریق اعتبار صوری و پایایی آن بر اساس آلفای کرونباخ محاسبه گردیده است. برای تحلیل داده‌ها از نرم‌افزار SPSS و برای آزمون فرضیه‌ها از تکنیک آماری ضریب همبستگی پیرسون استفاده شده است. نتایج تجزیه و تحلیل آزمون فرضیه‌های تحقیق نشان داد که بین میزان مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی شهروندان رابطه‌ی معناداری وجود ندارد. تنها دو مؤلفه احساس انزوای اجتماعی و احساس بی‌هنجاری در بین پنج مؤلفه بیگانگی اجتماعی دارای رابطه‌ی معناداری با میزان مشارکت سیاسی است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که مشارکت سیاسی چندان تحت تأثیر بیگانگی اجتماعی نبوده است.

واژگان کلیدی: مشارکت سیاسی، بیگانگی اجتماعی، جامعه‌ی دموکراتیک، مسائل شهری، شهرنشینی.

مقدمه

مشارکت سیاسی یکی از مفاهیم رایج در حوزه‌ی سیاست است. زمانی که بحث از توسعه در این حوزه به میان می‌آید مشارکت سیاسی به عنوان پرکاربردترین مفاهیم برجستگی خاصی دارد و عموماً از آن به عنوان مؤلفه‌ی اصلی توسعه‌ی سیاسی نام می‌برند و از اساسی‌ترین و مهم‌ترین مطالبات مردم کشور بوده و محافل سیاسی و دولت همواره بر ضرورت مشارکت سیاسی و فعالیت در محافل سیاسی تأکید کرده‌اند. شرط لازم اعمال حاکمیت از سوی مردم در هر نظام مدعی مردم‌سالاری مشارکت سیاسی شهروندان است. در مباحث جامعه‌شناسی سیاسی مشارکت به مفهوم فعالیت ارادی اعضای یک جامعه در امور محله، شهر، کشور و سرزمین خود چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم تعریف شده است که جهت شکل‌دادن به حیات اجتماعی و سیاسی صورت می‌گیرد. همچنین مشارکت عملی نیست مگر آنکه زمینه‌های امکان شرکت افراد در تصمیم‌گیری‌ها، امکان تساوی تشکل و تحزب، امکان فراهم‌شدن محیط عرضه آراء و عقاید (در بستر شهرها) از طریق انتشار مطبوعات آزاد و تشکیل اجتماعات آزاد فراهم گردد که تحت عنوان ابزار مشارکت اجتماعی از آن‌ها یاد می‌گردد (محسنی تبریزی، ۱۳۸۰: ۱۴۰). میلبراث^۱ و گوئل^۲ در تبیین مشارکت سیاسی از هفت عامل عمده

1. Milbrath
2. Goel

نام می‌برند؛ این عوامل عبارتند از: محرک(انگیزه‌ی سیاسی)، موقعیت اجتماعی، ویژگی‌های شخصی، محیط سیاسی، مهارت، منابع و تعهد. که در این میان محیط سیاسی عبارت است از محیطی که افراد در آن به سر می‌برند به عنوان مثال فرهنگ سیاسی معینی می‌تواند او را نسبت به مشارکت در مسائل سیاسی تشویق کرده و یا بازدارد (راش، ۱۳۷۷: ۱۳۸). استدلال لایگلی^۱ این است که افراد در محیط‌های اجتماعی خود در معرض اطلاعات بی‌نظیری قرار می‌گیرند که به نوبه‌ی خود رفتار سیاسی آنها را تغییر می‌دهد؛ به عبارتی این محیط اجتماعی خاص آن فرد است که سبب تغییر در رفتار شده است.

مشارکت سیاسی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های رفتار سیاسی شهروندان چه از نظر پژوهش‌گران سیاسی و چه از نظر مدیران سیاسی جامعه‌ی ایران محسوب می‌شود. اگر بخواهیم جامعه‌ای دموکراتیک داشته باشیم باید به مشارکت دادن تمام طبقات جامعه در مسائل کشور گردن نهیم. مشارکت به عنوان یک نظام کارکردی در سطوح کلان، میانی و خرد با کارکردهای افزایشی ثبات اجتماعی، ایجاد روحیه‌ی همبستگی و کاهش تعارضات گروهی، قبیله‌ای و قومی، از بین بردن فرهنگ حاشیه‌نشینی و سلطه‌ی منافع فردی بر منافع جمعی، تقلیل از خود بیگانگی، روحیه‌ی تفردجویی، تمرکزگرایی و نابرابری‌های اجتماعی و نیز تعمیق و بسط ارزش‌های دموکراتیک، گسترش مراکز قدرت و اقتدار، سهیم شدن در منابع قدرت، تقویت روحیه‌ی مسئولیت‌پذیری و احساس تعلق و تعهد در فرد، بسط عدالت اجتماعی و غیره و از همه مهمتر تقویت پیوندهای مردم و سیستم حاکم در مقابله با تهدیدات مشترک همراه است. هدف و فرجام توسعه‌ی سیاسی، گسترش مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی است و یکی از ابزارهای توسعه‌ی سیاسی، مشارکت و رقابت سیاسی می‌باشد.

امروزه مشارکت سیاسی به عنوان مهم‌ترین شاخص توسعه‌ی سیاسی ملت‌ها به امری گریزناپذیر تبدیل شده است. این امر در کشورهای جهان سوم که گذار از سنت به مدرنیته را تجربه می‌کنند، به شکلی حساس‌تر خود را نشان می‌دهد. دولت‌ها نیز ناچارند برای کسب مشروعیت به مشارکت سیاسی تن در دهند. از طرف دیگر میزان بالای

1- Ligley

مشارکت سیاسی مردم در زمینه‌ی تصمیمات و خط‌مشی‌های سیاسی بر فرهنگ توسعه‌یافته و توسعه‌یافتگی فرهنگ سیاسی آن جامعه دلالت دارد. بدون تردید مشارکت همه‌جانبه در مورد یک مسأله مورد توجه مدیران و مسؤولان برنامه‌ریزی کشور است. این وضعیت در نهایت در برنامه‌ریزی‌های اساسی برای اداره‌ی جامعه و ثبات و سازماندهی اجتماعی اختلال ایجاد کرده است و با ایجاد تنش‌ها و بحران‌ها از انجام برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ممانعت به عمل می‌آورد. در برنامه‌های توسعه و نوسازی در ایران، توجه زیادی به مشارکت مردم و ایجاد سازوکارهایی برای واگذاری برخی اختیارات تصمیم‌گیری و اجرایی به آنها نشده است. همچنین بی‌ثباتی‌ها و ناامنی اجتماعی و تسلط حوزه‌ی دولتی بر بخش خصوصی، زیست جهان افراد را با مشکلات زیادی مواجه کرده و نگرش‌های دنیاگريزانه و فردگرا مجال ظهور یافته است. در نتیجه، آنچه اهمیت زیادی پیدا کرده، حفظ حوزه‌ی خصوصی و منافع فردی است و توجه به مصالح جمعی و پیگیری آن در این میان مطرح نبوده است. گسترش این امر در اقدامات توسعه‌ای اخیر به همراه محدودیت‌های ساختاری برای مشارکت، تعلق خاطر افراد را به مصالح جمعی و امور عمومی و احساس قدرت تأثیرگذاری بر آنها را کاسته است. حال آنکه اصل اساسی جوامع کنونی مشارکت مردم و حضور مؤثر آنها در عرصه‌ی عمومی است.

از ویژگی‌های مشارکت سیاسی می‌توان به رأی‌گیری، مشارکت در فعالیت‌های تبلیغاتی، مشارکت در حزب‌های سیاسی، عضویت در گروه‌های فشار، فعال‌سازی احزاب سیاسی، برقراری ارتباط با قانون‌گذاران، ترتیب‌دادن تظاهرات، تشکیل اتحادیه‌های تجاری و برگزاری کنفرانس‌های مطبوعاتی، تشکیل اعتصابات و غیره نام برد. یکی از موانع مهم در شکل‌گیری و تقویت مشارکت سیاسی، بیگانگی اجتماعی است که در واقع از آثار و نتایج مهم جامعه‌پذیری ناموفق در سطح افراد و اجتماعی‌کردن نامطلوب و غیرکارآمد در سطح نهادهای اجتماعی‌کننده است (محسنی تبریزی، ۱۳۸۰: ۱۴۴). بیگانگی اجتماعی، محصول جامعه است و تحت تأثیر عوامل اجتماعی مختلفی ایجاد شده و با درگیرکردن افراد جامعه، توان مثبت و مشارکت افراد را از بین برده و جامعه را نیز دچار بحران می‌سازد. بیگانگی اجتماعی پدیده‌ای است که ریشه در رشد شهرنشینی دارد و با بسط

تمدن شهری و زندگی ماشینی و نیز تحمیل مقررات خشک نظام شهری در دوره‌ی جدید افزایش یافته است. اهالی حوزه‌های جامعه‌شناسی ریشه‌های بیگانگی و علل آن را نه در درون فرد بلکه در بیرون او و در واقعیت‌های اجتماعی، نهادها، ساختارها، روابط اجتماعی و نظایر آن جستجو می‌کنند (فتحی، ۱۳۹۰: ۱۷۱-۱۵۸). در دوران جدید توسعه‌ی جامعه‌ی مدرن خصوصاً شهرها، تحولاتی در ساختارهای اجتماعی و روابط و مناسبات جمعی به وجود آورده که تمامی شؤنات زندگی فردی و اجتماعی را متأثر ساخته است. انسان مدرن که به آن شهروند می‌گوییم در جهان امروز با چالش‌های جدی روبروست. در توضیح این امر و با استفاده از نظریه‌ی بیگانگی زیمل^۱ می‌توان گفت؛ وسیع‌تر شدن جامعه و به عبارت دیگر زندگی در شهرها سبب ایجاد فاصله و شکاف بین فرهنگ عینی و فرهنگ ذهنی شده و نتیجه‌ی این شکاف بروز بیگانگی در افراد است. وی بر ویژگی از خودبیگانگی محیط‌های شهری در تمام عرصه‌های زندگی از جمله روابط و تعاملات اجتماعی بین اعضای خانواده و شهروندان تأکید می‌کند. به نظر او چگونگی شهرنشینی از خودبیگانگی اجتماعی، انزوای ذهنی و بی‌اعتمادی ارتباطی انسان را افزایش می‌دهد. شهر مظهر و نمونه‌ی بارز مکانی است که نابرابری اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در آن موج می‌زند و همین نابرابری‌ها به ایجاد طبقات و قشرهای اجتماعی مختلفی منجر می‌شود که از لحاظ مکانی در مجاورت و نزدیکی هم زندگی می‌کنند. گئورگ زیمل زندگی در شهرها را که بر فرد رقابت، تقسیم‌کار، تخصص، فردگرایی، قبول روح عینی و طرد روح ذهنی را تحمیل می‌کند و او را به بیگانگی سوق می‌دهد، عامل اصلی در سرگردانی انسان مدرن به شمار می‌آورد. احساس بیگانگی به عنوان یکی از موانع مهم انسانی در توسعه‌ی پایدار، با ایجاد احساس ناتوانی در جهت رشد و توسعه و عدم‌باور به توانمندی‌های خود و با ترسیم آینده‌ای مبهم و غالباً تیره، احساس نیاز به پیشرفت و موفقیت را از بین برده و جامعه را در مسیر رشد دچار بحران می‌سازد. همچنین وجود احساس بیگانگی اجتماعی در میان افراد جامعه، همنوایی، وفاق اجتماعی و همبستگی گروهی را در جامعه کم‌رنگ کرده و سبب می‌شود تا افراد جامعه با اهداف فرهنگی، انتظارات جمعی و آنچه جامعه به عنوان الگوهای عمل برای اعضای

1- Georg simmel

خود در نظر می‌گیرد همسو نشوند. در راه کاهش بیگانگی اجتماعی و افزایش مشارکت، باید فضای اطمینان‌بخشی ایجاد نمود که شهروندان از ورود به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی هراسی نداشته باشند و این امر میسر نمی‌شود مگر با ایجاد آگاهی سیاسی و اجتماعی، چرا که انسان بدون آگاهی و بینش نمی‌تواند درک درستی از فواید مدنیت، قرارداد اجتماعی، تأسیس حکومت، مشارکت و مسئولیت داشته باشد. از طرف دیگر امروزه جوامع به سمت مردم‌سالاری در حرکتند و حضور قشر آگاه و شهروند در فعالیت‌های سیاسی یکی از ویژگی‌های جوامع دموکراتیک است. هرچند در ایران و در تبریز فعالیت سیاسی شهروندان سابقه‌ی طولانی ندارد و به دوران بعد از مشروطیت برمی‌گردد، ولی امروزه تحت تأثیر جوامع دموکراتیک، مشارکت سیاسی یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مطالبات شهروندان گردیده است. شهروندان از خلال بازنمایشی در هویت خویش با مطالباتی مواجه می‌شوند که عموماً تلاش برای ارتقای سطح زندگی روزمره آنان را در بر می‌گیرد. ایجاد و گسترش فضای دموکراتیک در داخل شهر برای گفتگو و توجه به کیفیت زندگی شهر و... از مصادیق مطالبات شهروندان است. با توجه به نقش و اهمیت مشارکت در فرایندهای توسعه‌ی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، تحقیق حاضر از آن نظر اهمیت دارد که با استعانت از رویکردهای جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، به شناخت رابطه بین بیگانگی اجتماعی و مشارکت سیاسی شهروندان می‌پردازد. همچنین با توجه به سابقه و پیشینه‌ی مردم تبریز در جنبش‌ها، نهضت‌ها و انقلاب، اهمیت این پژوهش در بین شهروندان تبریز آشکار می‌گردد. بر همین اساس این سؤال مطرح می‌گردد که: آیا مشارکت سیاسی مردم با بیگانگی اجتماعی آنان رابطه دارد؟

بنابر آنچه مطرح گردید، هدف اصلی مطالعه‌ی پیش رو تعیین رابطه بین مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی شهروندان تبریز در ابعاد احساس بی‌قدرتی، انزوای اجتماعی، احساس بی‌هنجاری، احساس بی‌معنایی و احساس بی‌زاری یا تنفر از خود در نظر گرفته شد.

مبانی نظری

مشارکت سیاسی

هانتینگتون مشارکت سیاسی را عبارت از فعالیت شهروندان خصوصی به منظور تأثیر نهادن بر فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی دولت می‌داند (هانتینگتون^۱ و واینر^۲، ۱۳۷۹: ۱۲۰). در دایرة المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی، واژه‌ی مشارکت سیاسی اینگونه تعریف شده است: مشارکت سیاسی فعالیت داوطلبانه‌ی اعضای جامعه در انتخاب رهبران و شرکت مستقیم و غیرمستقیم در سیاست‌گذاری عمومی است (مصفا، ۱۳۷۵: ۹). ساده‌ترین تعریفی که از مشارکت سیاسی به ذهن می‌رسد این است که «مشارکت سیاسی فرآیندی است که مجموعه‌ای از افراد جامعه با شرکت در تصمیم‌گیری‌ها در اداره و سازماندهی جامعه سهیم می‌شوند؛ به عبارت دیگر، مشارکت سیاسی عبارت است از شرکت در فراگردهای سیاسی که به گزینش رهبران سیاسی منجر می‌شود و سیاست عمومی را تعیین می‌کند و یا بر آن اثر می‌گذارد». (آبرکرامبی، ۱۳۷۶: ۲۸۶). مروری بر تعاریف مشارکت سیاسی مشخص می‌سازد که مشارکت سیاسی در دوران جدید به عنوان یک «حق سیاسی» تجلی یافته است و درگذر زمان بسترها و سازوکارهای مناسب با آن فراهم شده است تا مردم بتوانند به گونه‌ای مؤثر در تعیین سیاست‌ها و راهکارهای عمومی مشارکت و دخالت داشته باشند. بعد از وقوع انقلاب‌های سیاسی در اروپا، دانشمندان علوم سیاسی و سیاست‌مداران به مفهوم مشارکت سیاسی توجه بیشتری نموده‌اند. از جمله‌ی این دانشمندان می‌توان به دیوید هیوم^۳، دیسمون^۴، جان لاک^۵ و جیمز مدیسون^۶ اشاره کرد. در حال حاضر اکثر حکومت‌های جهان به شکل جمهوری اداره می‌شوند و مسأله‌ی مشارکت سیاسی در قوانین اساسی این کشورها نمود عینی یافته و از اهمیت بالایی برخوردار است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تأسیس حکومت جمهوری اسلامی، به نوعی مشارکت سیاسی وارد فرهنگ سیاسی مردم شد. غالباً حضور مردم در

1-Samuel P.Huntington

2-Whiner

3-David Hume

4-Desmon

5-John Locke

6-James Madison

برخی صحنه‌های سیاسی از قبیل شرکت در انتخابات و راه‌پیمایی‌ها است. پایین بودن میزان مشارکت شهروندان در سطوح مختلف آن، می‌تواند بیانگر وجود گسست و شکاف بین دولت و ملت باشد که حاصل آن از هم پاشیدگی ساختارهای اجتماعی و تبدیل شدن شکاف‌های غیرفعال به فعال است. میزان مشارکت همچنین نشان‌دهنده‌ی انسجام سیاسی و اجتماعی جامعه است؛ بدین ترتیب که در جوامع مشارکت‌جو، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، کنش‌گران در قبال تصمیمات سیاسی و اجتماعی خود را شریک می‌دانند و در اجرای برنامه‌ها و سیاست‌ها با آگاهی و احساس مسؤولیت مشارکت می‌کنند.

در دوران جدید توسعه‌ی جامعه‌ی مدرن خصوصاً شهرها تحولاتی در ساختارهای اجتماعی و روابط و مناسبات جمعی به وجود آورده که تمامی شؤونات زندگی فردی و اجتماعی را متأثر ساخته است. بیگانگی اجتماعی جزء مسائل شهری و از پیامدهای شهرنشینی است. بیگانگی اجتماعی پدیده‌ای است که ریشه در رشد شهرنشینی دارد و با بسط تمدن شهری و زندگی ماشینی و نیز تحمیل مقررات خشک نظام شهری در دوره‌ی جدید افزایش یافته است. اهالی حوزه‌های جامعه‌شناسی ریشه‌های بیگانگی و علل آن را نه در درون فرد بلکه در بیرون او و در واقعیت‌های اجتماعی، نهادها، ساختارها، روابط اجتماعی و نظایر آن جستجو می‌کنند (فتحی، ۱۳۹۰: ۱۷۱-۱۵۸).

در دنیای امروز روابط انسان‌ها در معرض تغییر و تحول و پیچیدگی فزاینده قرار دارد. انسان مدرن که به آن "شهروند" می‌گوییم در جهان امروز با چالش‌های جدی روبروست. در توضیح این امر و با استفاده از نظریه‌ی بیگانگی زیمل می‌توان گفت؛ وسیع‌تر شدن جامعه و به عبارت دیگر زندگی در شهرها سبب ایجاد فاصله و شکاف بین فرهنگ عینی و فرهنگ ذهنی شده و نتیجه‌ی این شکاف بروز بیگانگی در افراد است. شهر مظهر و نمونه‌ی بارز مکانی است که نابرابری اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در آن موج می‌زند و همین نابرابری‌ها به ایجاد طبقات و قشرهای اجتماعی مختلفی منجر می‌شود که از لحاظ مکانی در مجاورت و نزدیکی هم زندگی می‌کنند. گنورگ زیمل زندگی در مادرشهرها را که بر فرد رقابت، تقسیم‌کار، تخصص، فردگرایی، قبول روح عینی و طرد روح ذهنی را تحمیل می‌کند و او را به بیگانگی سوق می‌دهد. عامل اصلی در سرگردانی انسان مدرن به شمار می‌آورد (محسنی تبریزی، ۱۳۸۰، ۱۴۶). زیمل عدم

تعلق فرد و آزادی از قید و بند روابط سنتی را عاملی برای از خود بیگانگی انسان در شهرها می‌داند. وی در مقاله‌ی «کلان‌شهر و حیات ذهنی» به ما نشان می‌دهد که چگونه دنیای بیرونی کلان‌شهر بر حیات ذهنی انسان‌های مدرن تأثیر می‌گذارد. رشد و سرعت شهرنشینی در تبریز نیز به مانند دیگر شهرها بر سرعت از خود بیگانگی و به تبع آن بیگانگی اجتماعی افزوده است. همچنین در مباحث جامعه‌شناسی سیاسی مشارکت، به مفهوم فعالیت ارادی اعضای یک جامعه در امور محله، شهر، کشور و سرزمین خود، چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم تعریف شده است که برای شکل‌دادن به حیات اجتماعی و سیاسی صورت می‌گیرد (محسنی تبریزی، ۱۳۸۰: ۳۱). استدلال لاینگلی این است که افراد در محیط‌های اجتماعی خود در معرض اطلاعات بی‌نظیری قرار می‌گیرند که به نوبه خود رفتار سیاسی آنها را تغییر می‌دهد؛ به عبارت دیگر این محیط اجتماعی خاص آن فرد است که سبب تغییر در رفتارش شده است. مشارکت عملی وجود ندارد مگر آنکه زمینه‌های امکان شرکت افراد در تصمیم‌گیری‌ها، امکان تساوی شکل و حزب، امکان فراهم‌شدن محیط عرضه‌ی آراء و عقاید (در بستر شهرها) از طریق انتشار مطبوعات آزاد و تشکیل اجتماعات آزاد فراهم گردد که با عنوان ابزار مشارکت اجتماعی از آن‌ها یاد می‌گردد. میلبراث و گوئل در تبیین مشارکت سیاسی از هفت عامل عمده نام می‌برند، این عوامل عبارتند از: محرک (انگیزه‌ی سیاسی)، موقعیت اجتماعی، ویژگی‌های شخصی، محیط سیاسی، مهارت، منابع و تعهد که در این میان محیط سیاسی عبارت است از محیطی که افراد در آن به سر می‌برند. به عنوان مثال فرهنگ سیاسی معینی، می‌تواند او را نسبت به مشارکت در مسائل سیاسی تشویق کرده و یا بازدارد (راش، ۱۳۹۱: ۱۳۸).

لرنر^۱ در کتاب "گذر از جامعه‌ی سنتی" فرایند نوسازی را در چند کشور خاورمیانه بررسی کرد. در این مطالعه، لرنر بیشتر متوجه رابطه‌ی سه متغیر مشارکت، تحرک روانی، و توسعه است. او در واقع مشارکت را علت پیدایی ویروس ذهنی و تحرک روانی در جامعه می‌داند. به نظر او با ایجاد تحرک روانی می‌توان به ساخت شخصیت پویا و فعال با قدرت انطباق، ابتکار و نوآوری نائل آمد. لرنر ابتدا به مکانیسم افزایش مشارکت در

1- Lerner

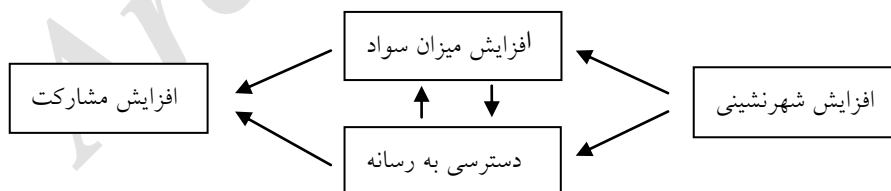
جامعه که منجر به تحرک روانی می‌گردد اشاره دارد. او در مطالعه‌ای که در ۶ کشور خاورمیانه از جمله ایران انجام داد بین متغیرهای شهرنشینی، سواد، مشارکت و دسترسی به رسانه‌ها، ارتباط معنادار و نزدیکی یافت. به نظر او نوسازی با این چهار متغیر وابسته و مرتبط است. به نظر لرنر سه متغیر شهرنشینی، گسترش سواد و دسترسی به رسانه‌ها قابل اندازه‌گیری است در حالی که متغیر مشارکت تا حدی ذهنی است و اندازه‌گیری آن مشکل است. به عقیده‌ی لرنر جامعه‌ی جدید، جامعه‌ی مشارکتی یا مشارکت‌جو است و فراگرد نوسازی حرکت از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مشارکتی است. مشارکت در زمینه‌ی سیاسی به صورت مشارکت در انتخابات، در زمینه‌ی اقتصادی به صورت فعالیت در بازار و افزایش درآمد و مشارکت فرهنگی به صورت استفاده از رسانه‌ها و مشارکت روانی به صورت همدلی و تحرک روانی جلوه می‌کند. به عقیده‌ی لرنر تحول جامعه‌ی غیرمشارکتی به جامعه‌ی مشارکتی، پیامد منظم تغییر در سه جنبه است:

۱. شهرنشینی افزایش می‌یابد.

۲. این خود منجر به توسعه‌ی سواد می‌گردد.

۳. و متعاقباً دسترسی به رسانه‌ها را گسترش می‌دهد.

از نظر لرنر بین دو متغیر سواد و دسترسی به رسانه رابطه‌ی متقابلی وجود دارد. به طوری که سواد رسانه‌ها را گسترش می‌دهد و رسانه‌ها به نوبه‌ی خود به توسعه‌ی و عمومی شدن آن کمک می‌کنند. با توسعه صنعتی و تکنولوژیکی جامعه شروع به تولید روزنامه، ایجاد شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و ایجاد سینما در مقیاس انبوه و وسیع می‌نماید که این خود سواد را نیز توسعه می‌دهد. لرنر رابطه‌ی این چند متغیر را اینگونه نمایش می‌دهد:



نمودار شماره ۱: تأثیر شهرنشینی بر افزایش مشارکت لرنر

باید به یک نکته‌ی مهم توجه داشت و آن اینکه برای تحقق مشارکت سیاسی واقعی در هر جامعه، باید نهادهای سیاسی مشارکت در آن جامعه به وجود آیند بنابراین می‌توان گفت که ایجاد نهادهای مشارکت بر اصل مشارکت سیاسی تقدم و اولویت دارد. از همین

منظر است که هانتینگتون یکی از مهمترین علت‌های بحران‌های سیاسی کشورهای در حال توسعه را در این نکته می‌داند که در این کشورها به واسطه‌ی نوسازی اجتماعی و اقتصادی که رخ داده، یک نوع تقاضای مشارکت و اشتیاق مشارکت در این کشورها به وجود می‌آید و این اشتها و طلب در حالی است که نهادهای سیاسی لازم برای پاسخ‌گویی به این تقاضاها وجود ندارد و بنابراین این جوامع دستخوش بحران و ناثباتی سیاسی- اجتماعی می‌شوند. پس با توجه به این تعریف از مشارکت سیاسی حضور فعال یا نیمه‌فعال افراد در احزاب، شرکت در تصمیم‌گیری‌ها، کمک‌های مالی به حزب مورد علاقه، رأی‌دادن و حضور در انتخابات، آگاهی از مسائل سیاسی و این قبیل رفتارهای سیاسی را می‌توان جلوه‌های مختلف مشارکت سیاسی محسوب کرد.

بیگانگی اجتماعی

بیگانگی که از آن به عنوان نوعی احساس انفصال^۱، جدایی^۲ و عدم پیوند ذهنی (شناختی) و عینی (کنشی) میان فرد و جامعه (نهادهای ساختارهای اجتماعی نظیر سیاست، خانواده، فرهنگ و ...) نام می‌برند، یکی از عوامل تأثیرگذار بر فرایندهای مشارکت اجتماعی و فرهنگی است. در تفکر و آرای غالب جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی واقعیت‌گرا^۳ بیگانگی به مثابه‌ی مانعی در راه مشارکت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مطرح گردیده است (میچل، ۱۹۸۸؛ کنیستون، ۱۹۸۵؛ لیپست^۴، ۱۹۶۰؛ دال^۵، ۱۹۷۶؛ روکان^۶، ۱۹۸۶، جانسون^۷، ۱۹۸۳، لین^۸، ۱۹۷۹...).

صاحب‌نظرانی نظیر نلر (۱۹۷۳)، دال (۱۹۷۶)، سیمن^۹، انیمن^{۱۰} (۱۹۷۶)، اسرول^{۱۱} (۱۹۸۳)، فیوئر^{۱۲} (۱۹۷۴)، لین (۱۹۷۹)، دین^{۱۳} (۱۹۶۸)، اسکلیر (۱۹۹۱) و ... با تکیه بر مفهوم

- 1- Detachment
- 2- Separation
- 3- Factist
- 4- Lipset
- 5- Dahl
- 6- Rochan
- 7- Johnson
- 8- Lean
- 9- Seeman
- 10- Heineman
- 11- Srole
- 12- Feuer
- 13- dean

بیگانگی فرهنگی، انزوای ارزشی، بیگانگی فکری و آنومی و احساس بی‌هنجاری کوشیده‌اند تا چگونگی انفعال فرهنگی (عدم مشارکت) و انفصال فرد از نظام باورها، ارزش‌ها، هنجارها، انتظارات جمعی، اهداف فرهنگی، الگوهای رفتار و نظام جمعی را توضیح دهند. به طور کلی نظریه‌های بیگانگی را به طور عام می‌توان در دو قلمرو نظری جامعه‌شناسی و روان‌شناسی قرار داد. در قلمرو جامعه‌شناسی، آراء و نظریات جامعه‌شناسان در باب بیگانگی عمدتاً در دو نحله‌ی فکری و حوزه‌ی نظری یعنی نظریه‌ی نظم اجتماعی^۱ و نظریه‌ی انتقادی^۲ متمرکز است.

نظریه‌ی بیگانگی سیمن که در مطالعه‌ی حاضر برای بررسی بیگانگی اجتماعی شهروندان شهر تبریز مورد استفاده قرار گرفته است، به عنوان مهمترین و پرکاربردترین نظریه‌ی بیگانگی اجتماعی مطرح است. سیمن کوشیده ضمن ارائه‌ی تعریفی مفهومی از بیگانگی و مشخص نمودن تیپولوژی الیناسیون، صور و انواع تظاهرات رفتار بیگانه‌گونه را در پنج نوع قابل تمیز که به نظر وی از رایج‌ترین و متداول‌ترین صور کاربرد مفهومی واژه در ادبیات جامعه‌شناسی و روان‌شناسی است، نشان دهد. تلاش‌های سیمن در تدوین منسجم و منظم نظریه‌ی بیگانگی اجتماعی و همچنین مشخص کردن صور آن درخور توجه است. وی بیگانگی اجتماعی را از دیدگاه فردی، عامل مشخص (از خودبیگانگی) و از نقطه‌ی نظر روانشناختی - جامعه‌شناختی به اندازه‌ی مقولات ذهنی همچون ایستارها، ارزش‌ها، احساسات و انتظارات پرداخته و مورد بررسی قرار می‌دهد (سیمن، ۱۹۷۵: ۹۳).

الف) احساس بی‌قدرتی: به نظر سیمن بی‌قدرتی، تحت تأثیر سنت مارکسیستی عبارت است از احتمال و یا انتظار متصور از سوی فرد در قبال بی‌تأثیری عمل خویش و یا تصور این باور که رفتار او قادر به تحقق و تعیین نتایج مورد انتظار نبوده و وی را به هدفی که در نظر دارد سوق نخواهد داد (محسنی تبریزی، ۱۳۸۰: ۱۴۴). بر طبق نظر ماری لوین، افرادی که احساس بی‌قدرتی نسبت به مشارکت سیاسی دارند، عقیده دارند که رأی آن‌ها یا هر عمل دیگری که انجام دهند نمی‌تواند به نتایج دلخواه آن‌ها منجر شود و معتقدند انتخابات و عرصه‌ی سیاست را اقلیت‌های قدرتمند و بانفوذ کنترل می‌کنند. سیمن در بررسی خود ریشه‌ی معرف ضعف قدرت، را از اندیشه‌های هگل، مارکس و

1. Social Order Theory
2. Critical Theory

ماکس وبر می‌گیرد. وی همچنین برای توضیح احساس ضعف قدرت از مفهوم کنترل بهره می‌جوید. او استدلال می‌کند در هنگام ضعف قدرت فرد قادر به تعیین: ۱- وقوع نتایج مورد انتظار خود، ۲- تقویت‌هایی که این رفتار به دنبال خواهد داشت، نیست.

ب) احساس انزوای اجتماعی: دومین مفهوم از بیگانگی است که بیش‌تر در توصیف نقش روشنفکر به کار گرفته شده و منظور از آن جدا شدن روشنفکران از معیارهای فرهنگ عامه است. از دید سیمن، احساس انزوای اجتماعی واقعیتی فکری است که در آن فرد عدم تعلق و وابستگی و انفصال تامه‌ای را با ارزش‌های مرسوم جامعه احساس می‌کند. در این حالت فرد همچنین دارای اعتقاد و باور نازلی نسبت به مکانیسم ارزش‌گذاری و سیستم پاداش اجتماعی است و با هر آنچه از نظر جامعه معتبر و ارزشمند است خود را هم‌عقیده و همسو نمی‌بیند و این حالت زمانی روی می‌دهد که فرد نسبت به حوزه مشارکت سیاسی هیچ‌گونه رای و نظری را نتواند اعمال کند و از سوی افراد قدرت‌مند به انزوا و حاشیه رانده می‌شود (محسنی تبریزی، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

ج) احساس بی‌هنجاری: که اقتباسی است از توصیف دورکیم درباره‌ی آنومی و به شرایط بی‌هنجاری اشاره دارد که در کاربرد سنتی دلالت بر وضعیتی دارد که در آن هنجارهای اجتماعی که رفتارهای فردی را انتظام می‌بخشند، از هم گسیخته یا تأثیر خود را به عنوان قاعده‌ی رفتار از دست داده است. به عقیده‌ی سیمن بی‌هنجاری همچون بی‌قدرتی، وضعیتی فکری و ذهنی است که در آن فرد این احتمال را به حد مفرطی بر خود مفروض و متصور می‌دارد که تنها کنش‌های فرد را به حوزه‌های هدف نزدیک می‌سازد که مورد تأیید جامعه نیست. همچنان که لوین معتقد است که این حالت هنگامی روی می‌دهد که اخلاق اجتماعی بی‌ارزش جلوه کند و معیارهای رفتار سیاسی به بعضی از اهداف زیر پا گذاشته می‌شود.

د) احساس بی‌معنایی: این جنبه از بیگانگی بر پایه‌ی شعور شخص در فهم رویدادهایی است که او در آن رویدادها شرکت دارد که ممکن است حد بالایی از بیگانگی مد نظر باشد و به نظر سیمن زمانی مشهود است که فرد در باور و عقیده‌ی خود دچار شک و تردید و ابهام است یعنی نمی‌داند که به چه اعتقاد داشته باشد. در تصمیم‌گیری‌ها، استانداردهای جامعه برای او خیلی روشن نیست و عقیده‌ی خود را با استانداردهای

موجود در جامعه‌ی خویش نمی‌تواند تطبیق دهد و به عبارتی وی در تخمین و پیش‌بینی بالنسبه دقیق رفتار دیگران و برآورد عواقب و نتایج رفتار خود با دشواری مواجه است (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۶۷)

ه) احساس تنفر از خود: که آخرین تعبیر از بیگانگی است، عبارت از پاره‌ای شرایط آرمان اجتماعی است که فرد از آن‌ها بیگانه می‌شود. در این صورت، از خود بیگانه بودن یعنی در پایین‌تر از حد آرمانی قرار داشتن که اگر جامعه شرایط متفاوتی می‌داشت، شخص به آن می‌رسید. غرابت از خویشتن به جدا شدن فعالیت‌های فرد از خود تعبیر می‌شود که او در نفس فعالیت خود هیچ‌گونه احساس سودمندی کسب نمی‌کند؛ در چنین شرایطی، کار که ارزشمندترین عنصر حیات جمعی است به یک ابزار کالایی بدل می‌شود و خلاقیت‌های انسانی از بین می‌رود.

با توجه به نظریه‌ی مطرح شده از سوی ملوین سیمن در باره‌ی بیگانگی اجتماعی و مؤلفه‌های آن، این مؤلفه‌ها به عنوان عواملی شناخته شده‌اند که در صورت بالا بودن میزان آن محرکی برای کاهش مشارکت‌ها به طور کلی و مشارکت سیاسی به طور اخص است که در این صورت باعث بی‌تفاوتی و بدبینی به سیاست و بی‌اعتمادی به دولت می‌باشد که در نهایت منجر به جدایی مردم و سیستم حاکمیت است و پایین بودن میزان آن زمینه را برای افزایش فعالیت‌های سیاسی و مدنی در جامعه و مشارکت‌های دیگر سیاسی مانند شرکت در انتخابات منجر می‌شود. این امر موجب می‌گردد جامعه و مردم بیشتر در عرصه‌ی سیاسی وارد شوند و سرنوشت خود را تعیین کنند بنابراین می‌توان گفت که مؤلفه‌های بی‌قدرتی، انزوای اجتماعی، بی‌هنجاری، بی‌معنایی و تنفر از خود در افزایش و کاهش مشارکت‌های سیاسی جامعه تأثیر دارند.

پیشینه‌ی تجربی

محسنی تبریزی در پژوهشی در سال (۱۳۸۲) نشان می‌دهد که دو گروه از بیگانه‌های فعال و منفعل از حیث میزان بیگانگی سیاسی و اجتماعی، تفاوت معناداری از لحاظ آماری ندارد. با این حال برحسب دو گروه جنسی، پایگاه اجتماعی - اقتصادی، محل سکونت، معدل تحصیلی، اندازه‌ی گروه، ایدئولوژی سیاسی، میزان ارتباط با وسایل ارتباط جمعی،

ساختار خانواده، نیاز به موفقیت، احساس از خودبیگانگی، اصلاح طلبی، تمایل به شورش و طغیان، خوش بینی، میزان بدبینی، دگرخواهی، خودخواهی، انزوای ارزشی، دین مناسکی، نوع دوستی، اخلاق گرایی و میل به مشارکت و فعالیت در فرایندهای سیاسی و اجتماعی، تفاوت معناداری میان آنها وجود دارد (محسنی تبریزی، ۱۳۸۲).

علمی (۱۳۸۷) به تحقیق در رابطه با جنسیت، آگاهی سیاسی و مشارکت سیاسی دانشجویان دانشگاه آزاد واحد تبریز پرداخت. بر اساس نتایج به دست آمده از آزمون فرضیه‌ها، میزان مشارکت سیاسی دانشجویان پسر و دختر متفاوت است، پسران مشارکت بالایی نسبت به دختران دارند. سطح آگاهی سیاسی پسران نیز بیشتر از دختران است و بین مشارکت سیاسی دانشجویان و میزان آگاهی سیاسی آنان نیز رابطه‌ی معناداری وجود دارد. نتایج به دست آمده با نتایج تحقیقات پیشین تقریباً همخوانی دارد. به طور کلی می‌توان گفت، زنان مانند مردان به طور کامل در فرایند جامعه‌پذیری سیاسی قرار نمی‌گیرند و نهادهای مدنی هم ظرفیت پذیرش زنان را ندارند (علمی، ۱۳۸۷).

حسینی (۱۳۸۹)، به مطالعه‌ی رابطه‌ی بیگانگی سیاسی و اجتماعی با مشارکت سیاسی و اجتماعی دانشجویان دانشگاه‌های دولتی شهر تهران پرداخت. بر اساس نتایج به دست آمده از مطالعه‌ی او بین مؤلفه‌های بیگانگی سیاسی و اجتماعی در ارتقاء یا کاهش مشارکت سیاسی و اجتماعی رابطه‌ی معناداری به دست آمد.

علمی و همکاران (۱۳۹۰)، به بررسی رابطه بین بیگانگی اجتماعی و میزان مشارکت سیاسی در بین دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد نقره، پرداختند. نتایج این تحقیق با استفاده از فرمول کوکران ۲۹۸ نفر به دست آمده که با استفاده از شیوه‌ی نمونه‌گیری تصادفی طبقه‌ای متناسب با حجم اطلاعات مورد نیاز جمع‌آوری گردیده است. نتایج نشان می‌دهد که بین بیگانگی اجتماعی و میزان مشارکت سیاسی دانشجویان رابطه معنی داری وجود ندارد، در بین مؤلفه‌های بیگانگی اجتماعی، احساس انزوای اجتماعی با میزان مشارکت سیاسی رابطه‌ی معناداری وجود دارد در حالی که دیگر مؤلفه‌های بیگانگی رابطه‌ای با مشارکت سیاسی ندارد بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که بیگانگی اجتماعی، نقشی در میزان افزایش و کاهش مشارکت سیاسی ندارد و برحسب جنسیت

دانشجویان نتایج نشان می‌دهد که مشارکت سیاسی پسران بیشتر از دختران است (علمی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۵۴-۱۳۱).

پاول^۱ در سال (۱۹۸۶) بیگانگی، بی‌قدرتی و انزوای اجتماعی را در میان کارکنان زندان ایالت مونتانا مورد مطالعه قرار داد. از تعداد ۱۹۳ نفری که برای آن‌ها پرسشنامه ارسال شده، تعداد ۱۲۶ پرسشنامه برگردانده شد. سؤال‌های پرسشنامه بر اساس مقیاس دین طراحی شده بود که سطوح مختلف بیگانگی، بی‌قدرتی، انزوای اجتماعی و بی‌هنجاری را مورد سنجش قرار می‌داد. محقق ۱۳ فرضیه را ارائه کرد که سه مورد از آن‌ها در کلیه‌ی کارکنان به تأیید رسید و ۴ مورد از فرضیه‌ها فقط در گروهی از کارکنان مشاهده شد و بقیه‌ی فرضیه‌ها رد شد. نتایج مطالعات این محقق نشان داد که میزان بیگانگی در میان کارکنان جوان‌تر و با سابقه‌ی کم‌تر، بیشتر از کارکنان باسابقه است؛ به گونه‌ای که ناامیدی و یاس از فضای زندان و شغل‌شان بسیار دیده می‌شد (پاول، ۱۹۸۶).

لوئیس هریس^۲ در سال (۱۹۶۶) تحقیقی را در زمینه‌ی از خود بیگانگی انجام داد. وی برای سنجش بیگانگی گزینه‌هایی را در قالب پاسخ‌های موافقم یا موافق نیستم برای نظرسنجی طرح کرد. طبق یافته‌های این نظرسنجی، ۲۴ درصد از افراد نمونه‌ی تحقیق که از آمریکاییان بالغ در سطح ملی انتخاب شده بودند دچار بیگانگی بودند. همین نسبت در میان پاسخ‌گویان سیاه‌پوست ۳۴ درصد بود. دو سال بعد هریس همین مجموعه سؤالات را تکرار کرد و در کل نسبت به آمریکاییان بیگانه به ۳۰ درصد افزایش یافته بود، در حالی که در میان سیاه‌پوستان این میزان ۵۴ درصد بود و این درحالی بود که در سال ۱۹۶۶ سفیدپوستان کم‌درآمد. در تحقیق هریس بیش از سیاه‌پوستان بیگانه شده بودند.

هاسکینز^۳ ارایه (۲۰۰۳) طی مطالعه‌ای دریافت، علایق جوانان اروپایی به اشکال سنتی سیاست و احزاب سیاسی کاهش پیدا کرده است. پس از بررسی‌ها نتایج تحقیق نشان داد که مراکز مختلفی وجود دارد که جوانان در آنجا مشارکت سیاسی فعالانه را یاد می‌گیرند که این مراکز عبارتند از: خانواده، مدرسه، گروه همسالان، اوقات فراغت و رسانه‌های جمعی. وی از مقالات ارائه شده نتیجه‌گیری می‌کند که مهم‌ترین شاخص مشارکت

1-Paul

2-Louis Hennis

3-Hoskins

سیاسی جوانان، نقش خانواده در آموزش و دموکراسی است. محققان تأکید داشتند که این شاخص در جامعه‌پذیری سیاسی جوانان نقش کلیدی ایفا می‌کند. همچنین تحقیقات نشان داد که یک همبستگی میان بحث‌های سیاسی در خانواده، تشویق استقلال اندیشه و فرآیند تصمیم‌سازی دموکراتیک در خانواده با مشارکت سیاسی فعالانه وجود دارد.

روش تحقیق

در روش پژوهش حاضر، پیمایش از نوع توصیفی-همبستگی استفاده گردید و ابزار گردآوری اطلاعات، پرسشنامه بر اساس طیف لیکرت بوده. جامعه‌ی آماری تحقیق حاضر، شهروندان با سنین ۱۸ سال به بالا بودند که تعداد آنها برابر ۱۴۹۴۹۹۸ نفر بود که حجم نمونه‌ی آن با استفاده از فرمول کوکران ۳۸۴ تعیین گردید. روش نمونه‌گیری، تصادفی خوشه‌ای بود که محقق جامعه‌ی آماری مورد نظر را به ده طبقه (منطقه شهرداری تبریز) تقسیم کرد و پژوهش‌گر با توجه به تعداد پرسشنامه‌ها، نیز بر آن شد تا تعداد حدود ۳۸ پرسشنامه برای هر منطقه‌ی شهرداری در نظر گرفته و در بین شهروندان آن منطقه به صورت تصادفی توزیع نماید. برای تحلیل یافته‌های تحقیق نیز از نرم‌افزار SPSS بهره گرفته شد.

یافته‌ها

یافته‌های توصیفی

نمونه‌ی آماری پژوهش حاضر ($N=384$) بودند که ۶۸ درصد از کل حجم نمونه را مردان و ۳۲ درصد را زنان تشکیل داده‌اند. وضعیت تأهل پاسخگویان نشان می‌دهد که ۶۸ درصد از حجم نمونه را مردان و ۳۲ درصد را زنان تشکیل داده‌اند. در وضعیت تحصیلی ملاحظه می‌شود، نمونه‌های تحقیق در سطح تحصیلی کاردانی و کارشناسی دارای بیشترین درصد فراوانی (۴۹/۲) بود و کمترین درصد فراوانی شامل افراد بی‌سواد (۰/۸) بوده است. وضعیت مشارکت سیاسی نمونه‌های تحقیق، میانگین ۴۳/۷۵ را داشت. بنابراین از میانگین مشارکت سیاسی جامعه‌ی نمونه در سطح متوسطی بود. همچنین نمونه‌های تحقیق از نظر بیگانگی اجتماعی میانگین ۴۴/۲۲ درصد را به دست آوردند که نشان می‌دهد میانگین بیگانگی اجتماعی در میان آن‌ها در سطح متوسطی قرار

دارد. از نظر میانگین؛ بی‌قدرتی ۴۲/۲۸ درصد، انزوای اجتماعی ۳۳/۰۹ درصد، بی‌هنجاری اجتماعی ۵۹/۱۲ درصد، بی‌معنایی ۴۹/۳۴ درصد و تنفر از خویشتن ۳۸/۹۱ درصد، را به دست آوردند. همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، نمونه‌های تحقیق از نظر احساس بی‌هنجاری اجتماعی بالاترین میانگین را به دست آورده‌اند و از نظر انزوای اجتماعی از پایین‌ترین میانگین برخوردارند.

یافته‌های استنباطی

- بین میانگین مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی شهروندان شهر تبریز رابطه وجود دارد.
جدول شماره ۱: ضریب پیرسون و سطح معناداری رابطه‌ی مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی

متغیر	مشارکت سیاسی
بیگانگی اجتماعی	ضریب همبستگی ۰/۰۵۵
	سطح معناداری ۰/۲۸
	تعداد پاسخگویان ۳۸۴

در آزمون رابطه بین میانگین مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی شهروندان شهر تبریز، سطح معناداری ۰/۲ به دست آمد. بنابراین بین مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی، رابطه‌ی معناداری وجود ندارد. (جدول ۱)

- بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس بی‌قدرتی شهروندان شهر تبریز رابطه وجود دارد.
جدول شماره ۲: ضریب پیرسون و سطح معناداری رابطه‌ی مشارکت سیاسی و احساس بی‌قدرتی

متغیر	مشارکت سیاسی
احساس بی‌قدرتی	ضریب همبستگی ۰/۰۵
	سطح معناداری ۰/۲۷۸
	تعداد پاسخگویان ۳۸۴

در آزمون بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس بی‌قدرتی شهروندان شهر تبریز، سطح معناداری ۰/۲- به دست آمد بنابراین بین مشارکت سیاسی و احساس بی‌قدرتی شهروندان شهر تبریز رابطه‌ی معناداری مشاهده نشد. (جدول ۲)

- بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس انزوای اجتماعی شهروندان شهر تبریز رابطه وجود دارد.

جدول شماره ۳: ضریب پیرسون و سطح معناداری رابطه‌ی مشارکت سیاسی و احساس انزوای

اجتماعی

مشارکت سیاسی	متغیر
ضریب همبستگی ۰/۱۷ -	احساس انزوای اجتماعی
سطح معناداری ۰/۰۰۱	
تعداد پاسخگویان ۳۸۴	

در آزمون رابطه بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس انزوای اجتماعی شهروندان شهر تبریز، سطح معناداری ۰/۰۰۱ با همبستگی ۰/۱۷ به دست آمد بنابراین بین مشارکت سیاسی و احساس انزوای اجتماعی رابطه‌ی معنادار و مثبتی وجود دارد. (جدول ۳)

- بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس بی‌هنجاری شهروندان شهر تبریز رابطه وجود دارد.

جدول شماره ۴: ضریب پیرسون و سطح معناداری مشارکت سیاسی و احساس بی‌هنجاری

مشارکت سیاسی	متغیر
ضریب همبستگی ۰/۲۸	احساس بی‌هنجاری
سطح معناداری ۰/۰۰۰	
تعداد پاسخگویان ۳۸۵	

در آزمون رابطه بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس بی‌هنجاری شهروندان شهر تبریز، سطح معناداری ۰/۰۰۰ با همبستگی ۰/۲۸ به دست آمد. بنابراین بین مشارکت سیاسی و احساس بی‌هنجاری شهروندان شهر تبریز، رابطه‌ی معنادار و مثبتی وجود دارد. (جدول ۴)

- بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس بی‌معنایی شهروندان شهر تبریز رابطه وجود دارد.

جدول شماره ۵: ضریب پیرسون و سطح معناداری رابطه‌ی مشارکت سیاسی و احساس بی‌معنایی

مشارکت سیاسی	متغیر
ضریب همبستگی ۰/۰۷۱	احساس بی‌معنایی
سطح معناداری ۰/۱۶	
تعداد پاسخگویان ۳۸۵	

در آزمون رابطه بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس بی‌معنایی شهروندان شهر تبریز، سطح معناداری ۰/۱ به دست آمد. بنابراین بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس بی‌معنایی شهروندان شهر تبریز رابطه‌ی معناداری وجود ندارد. (جدول ۵)

- بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس بی‌زاری یا تنفر از خود شهروندان شهر تبریز رابطه وجود دارد.

جدول شماره ۶: ضریب پیرسون و سطح معناداری رابطه‌ی مشارکت سیاسی و احساس بی‌زاری

مشارکت سیاسی	متغیر
ضریب همبستگی ۰/۰۶	تنفر از خود
سطح معناداری ۰/۲۴	
تعداد پاسخگویان ۳۸۵	

در آزمون رابطه بین میانگین مشارکت سیاسی و احساس بی‌زاری یا تنفر از خود شهروندان شهر تبریز، سطح معناداری ۰/۲ به دست آمد. بنابراین بین مشارکت سیاسی و احساس بی‌زاری یا تنفر از خود شهروندان شهر تبریز، رابطه‌ی معناداری وجود ندارد. (جدول ۶)

بحث و نتیجه‌گیری

هدف از مطالعه‌ی حاضر، تعیین رابطه بین مشارکت سیاسی و بیگانگی اجتماعی در بین شهروندان شهر تبریز بود. برای دستیابی به هدف تحقیق از پرسشنامه استاندارد بیگانگی اجتماعی سیمن و پرسشنامه‌ی محقق ساخته‌ی مشارکت سیاسی، به عنوان ابزار تحقیق استفاده گردید.

بر اساس نظریه‌ی بیگانگی اجتماعی سیمن، احساس انزوای اجتماعی واقعیتی فکری است که در آن فرد عدم تعلق و وابستگی و انفصال تامهای را با ارزشهای مرسوم جامعه احساس می‌کند. در این حالت فرد همچنین دارای اعتقاد و باور نازلی نسبت به مکانیسم ارزشگذاری و سیستم پاداش اجتماعی است و با هر آنچه که از نظر جامعه معتبر و ارزشمند است خود را هم عقیده و هم سو نمی‌بیند و این حالت زمانی روی می‌دهد که

فرد نسبت به حوزه‌ی مشارکت سیاسی هیچگونه رای و نظری را نتواند اعمال کند و از سوی افراد قدرتمند به انزوا و حاشیه رانده می‌شود. احساس بی‌هنجاری اقتباسی است از توصیف دورکیم درباره‌ی آنومی و به شرایط بی‌هنجاری اشاره دارد که در کاربرد سنتی دلالت بر وضعیتی دارد که در آن هنجارهای اجتماعی که رفتارهای فردی را انتظام می‌بخشند، از هم گسیخته یا تأثیر خود را به عنوان قاعده‌ی رفتار از دست داده‌اند. به عقیده‌ی سیمن بی‌هنجاری همچون بی‌قدرتی، وضعیتی فکری و ذهنی است که در آن فرد این احتمال را به حد مفرطی بر خود مفروض و متصور می‌دارد که تنها کنش‌های فرد را به حوزه‌های هدف نزدیک می‌سازد که مورد تأیید جامعه نیست. همچنان که لوین معتقد است که این حالت هنگامی روی می‌دهد که اخلاق اجتماعی بی‌ارزش جلوه کند و معیارهای رفتار سیاسی به بعضی از اهداف زیر پا گذاشته می‌شود. بی‌معیاری بازتاب یک بی‌نظمی اجتماعی است و بر شرایطی ناظر است که در آن هنجارها و آنچه به عنوان قانون رفتاری، رفتار فرد را نظم می‌دهد است از بین رفته و یا دیگر رعایت نمی‌شود. به عبارت دیگر هنجارها توانایی نظم‌پذیری خود را از دست داده‌اند؛ در این صورت هرج و مرج، ناامنی، عدم ثبات، فردگرایی مفرط و رقابت‌های افسار گسیخته، عناصر متشکله‌ی شرایطی خواهد بود که بی‌هنجاری بر بستر آن شکل می‌گیرد.

در مطالعه‌ی حاضر نیز بین میزان مشارکت سیاسی و احساس انزوای اجتماعی و احساس بی‌هنجاری شهروندان شهر تبریز، رابطه‌ی معناداری به دست آمد. یافته‌های تحقیق با یافته‌های محسنی تبریزی (۱۳۸۲) و علمی و همکاران (۱۳۹۱)، و نظریه‌های مطرح شده همسو است؛ به این معنا که با افزایش احساس انزوای اجتماعی، مشارکت سیاسی شهروندان نیز افزایش می‌یابد. طبق نظر سیمن، احساس انزوای اجتماعی واقعیتی فکری است که در آن فرد عدم تعلق و وابستگی و انفصال تامه‌ای را با ارزش‌های مرسوم جامعه احساس می‌کند. در این حالت فرد از جامعه و فرهنگ و به دنبال آن از صمیمیت، امنیت، تماس‌های اجتماعی بیگانه‌شده و برای اهداف، باورها و اعتقاداتی که نوعاً در یک جامعه‌ی مفروض بسیار ارزشمندند، ارزش کمی قائل است. نتیجه‌ی به دست آمده از آزمون، رابطه‌ی انزوای اجتماعی و مشارکت سیاسی نظریه‌ی فوق را تأیید می‌کند؛ به این معنا که با کاهش میزان احساس انزوای اجتماعی، میزان مشارکت سیاسی شهروندان

تبریزی نیز افزایش می‌یابد. همچنین با توجه به رابطه‌ی مثبت بین میزان مشارکت سیاسی و احساس بی‌هنجاری در میان شهروندان تبریزی به نظر می‌رسد، شهروندان تبریز با مشارکت سیاسی، امیدوارند بتوانند تأثیر مثبتی در بهبود وضعیت بی‌هنجاری در جامعه داشته باشند.

با توجه به نتایج به دست آمده از تحقیق پیشنهادهای زیر ارائه می‌گردد:

- دولت با برگزاری برنامه‌های شاد و مفرح گروهی، علاوه بر بهبود روحیه و امیدورزی و افزایش میزان شادکامی در مردم، از انزوای اجتماعی موجود در جامعه بکاهد زیرا مردمی که دارای روحیه‌ی امیدواری و با نشاط باشند، برای مشارکت سیاسی و اجتماعی کشورش نیز تلاش می‌کنند. همچنین در رسانه‌های جمعی و پرمخاطب با ساختن برنامه‌های ویژه مانند سریال و فیلم‌های جذاب، تفاوت وضعیت مشارکت و عدم مشارکت سیاسی مردم در جامعه را نشان دهند و مردم را برای مشارکت سیاسی بیشتر تشویق نمایند. دولت می‌تواند با نشان دادن نتایج اقدامات مفیدی که حاصل مشارکت سیاسی مردم است، آنها را به مشارکت بیشتر ترغیب نماید. دولت با درخواست مشارکت سیاسی از مردم و دخالت دادن مردم در سیاست‌های کشور، می‌تواند مردم را به مشارکت هرچه بیشتر در امور سیاسی کشور تشویق نماید.
- دولت با احترام گذاشتن به هنجارهای جامعه و فدا نکردن ارزش‌ها و هنجارها به دلایل سیاسی، از میزان احساس بی‌هنجاری در امور اداری کشور، بکاهد تا مردم نیز با متقاعد شدن نسبت به رعایت هنجارها از سوی سیاستمداران برای مشارکت سیاسی تشویق و ترغیب شوند. رعایت معیارهای اخلاقی و انضباطی مورد احترام جامعه از سوی سیاستمداران کشور می‌تواند علاقه‌ی مشارکت سیاسی را در مردم تشویق نماید.

منابع

- آبرکرامبی، نیکلاس. (۱۳۷۶). **فرهنگ جامعه‌شناسی**. ترجمه‌ی: حسن پویان. تهران: انتشارات چاپخش.
- احمر، مهناز؛ نیکوگفتار، نرگس؛ استیفاء، غلامرضا. (۱۳۷۹). بررسی عوامل مؤثر بر میزان مشارکت سیاسی جوانان. انتشارات دانشکده علوم اجتماعی تهران شمال، دوره‌ی ۲: ۲۲۶-۲۲۱.
- بشیریه، حسین. (۱۳۷۸). **جامعه‌ی مدنی و توسعه‌ی سیاسی در ایران**. تهران: مؤسسه-ی نشر علوم نوین.
- حسنی، قاسم. (۱۳۸۹). بررسی رابطه بیگانگی سیاسی و اجتماعی با مشارکت سیاسی و اجتماعی دانشجویان دانشگاه‌های دولتی شهر تهران، **فصلنامه‌ی علوم اجتماعی**، شماره‌ی ۵۰: ۱۲۹-۱۷۰.
- راش، مایکل. (۱۳۷۷). **جامعه و سیاست (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی)**. ترجمه‌ی: منوچهر صبوری. تهران: انتشارات سمت.
- راش، مایکل. (۱۳۹۱). **جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی**. ترجمه‌ی منوچهر صبوری. تهران: انتشارات سمت.
- ستوده، هدایت‌اله. (۱۳۸۹). **آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)**. تهران: انتشارات آوای نور.
- علمی، محمود. (۱۳۸۷). جنسیت، آگاهی و مشارکت سیاسی دانشجویان. **نشریه‌ی زن و مطالعات خانواده**، دوره‌ی اول، شماره‌ی اول: ۱۷۶-۱۵۳.
- علمی، محمود؛ تقی‌لو، فرامرز؛ موسی‌زاده، رحیم. (۱۳۸۹). بررسی رابطه‌ی بیگانگی اجتماعی و مشارکت سیاسی در بین دانشجویان دانشگاه آزاد نوده. **فصلنامه‌ی مطالعات جامعه‌شناسی**، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ششم: ۱۵۴-۱۳۱.
- فتحی، سروش و محمدی، حامد. (۱۳۹۰). شهرنشینی، بیگانگی اجتماعی و رفتارهای وندالیستی جوانان. **فصلنامه‌ی پژوهش اجتماعی**، سال چهارم، شماره‌ی ۱۳: ۱۷۱-۱۵۸.
- محسنی‌تبریزی، علیرضا. (۱۳۸۲). بیگانگی فعال و بیگانگی منفعل: مطالعه‌ی موردی دانشجویان ایرانی. **نشریه‌ی نامه‌ی علوم اجتماعی**، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۲۲: ۱۴۵-۱۳۱.

- محسنی‌تبریزی، علیرضا. (۱۳۸۰). آسیب‌شناسی بیگانگی اجتماعی - فرهنگی؛ بررسی انزوای ارزشی در دانشگاه‌های دولتی تهران. فصلنامه پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، دوره ۳: ۷۴-۹۸.
- محسنی‌تبریزی، علیرضا. (۱۳۷۰). بیگانگی: مفهوم‌سازی و گروه‌بندی تئوری‌ها در حوزه‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی. مجله مطالعات جامعه‌شناختی، دوره دوم: ۷۴-۲۵.
- محسنی‌تبریزی، علیرضا. (۱۳۷۳). بیگانگی اجتماعی و فرهنگ سیاسی. کلمه، دوره ۱، شماره ۱۲: ۲۷-۲۹.
- مصفا، نسرين. (۱۳۷۵). مشارکت سیاسی زنان در ایران. تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- هانتینگتون، ساموئل و واینز، مایرون. (۱۳۷۹). درک توسعه‌ی سیاسی. ترجمه‌ی پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Hoskins, Bab. (2003). What About Youth Political Participation? , Research Seminar.
 - Seeman, Melvin. (1959). On The Meaning Of Alienation. American Sociological Review. 24, PP 783-791.
 - Seeman, Melvin. (1973). Alienation Studies. Annual Review Of Sociology: 91-123.
 - Walter, Stephan Paul. (1986). Alienation, Power Lessness And Social Isolation Among correctional Officers. Ph.university Of Montana.